

تبلور "کیاسم" مرلوپونتی در اشعار بوم‌گرایانه گری اشنایدر

بهاره اعرابی^۱

دکتر نگار شریف^۲

دکتر فرید پروانه^۳

چکیده

پژوهش حاضر بر آن است تا گزیده‌ای از اشعار گری اشنایدر^۴، شاعر و فعال محیط‌زیست آمریکایی، را از منظر «پدیدارشناسی-بوم‌گرایی»^۵ تجزیه و تحلیل نماید. پدیدارشناسی-بوم‌گرایی، گرایش نسبتاً جدید حوزه نقد ادبی که نقطه تلاقی فلسفه و بوم‌شناسی است، به مسائل زیست محیطی از دیدگاه پدیدارشناسی می‌پردازد. در این مقاله قصد بر آن است تا با تأسی به نظریه «کیاسم»^۶ موریس مرلوپونتی^۷، درون‌پیوستگی متقابل و هم‌پیوندی بدنمند انسان و جهان در اشعار اشنایدر نمایان شود تا جهانی کلی‌نگر و غیرسلسله‌مراتبی وی اساس اشعار محیط‌گرا و فعالیت‌های زیست‌محیطی این شاعر معاصر معرفی گردد. این مقاله با شیوه توصیفی-تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای، گفتمان جدیدی را در اشعار اشنایدر به منصفه ظهور می‌رساند.

۱- دانشجوی دکترا، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛

b2_aarabi@yahoo.com

۲- استادیار، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، (نویسنده مسئول)،

negarsharif@yahoo.com

۳- استادیار، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران؛

faridparvaneh@gmail.com

4- Gary Snyder

5- Eco-Phenomenology

6- Chiasm

7- Maurice Merleau-Ponty

مقدمه

گری اشنایدر، با جنبش‌های نسل بیت^۱ و رنسانس سان فرانسیسکو^۲ شناخته شده و از او با عنوان "ملک الشعرا" بوم‌شناسی ژرف‌نگر^۳ یاد می‌شود. گری اشنایدر در دهه پنجاه همراه با شاعران بیت به شهرت رسید. او که عمیقاً شیفته فرهنگ شرق، به ویژه شرق دور بود، از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۸ در ژاپن سکنی گزید تا به مطالعه ذن بودیسم و بوم‌گرایی بپردازد. او که مانند دیگر شاعران جنبش بیت متأثر از آیین ذن بود، سرخورده از ادیان یهودی-مسیحی به دلیل داشتن نگرشی دکارتی نسبت به طبیعت، به بودیسم پناه برد. شایان ذکر است که بودیسم شامل مجموعه‌های بسیار متنوعی از سنت‌های فکری و فرهنگی است که بر اساس کشوری که در آن رواج دارد، شناخته می‌شود. ذن که از آموزه‌های بودایی و تائوئیستی مشتق شده است، مورد استناد این تحقیق می‌باشد.

تئوری

اگرچه بلایای اقلیمی رویدادهایی معمول در چرخه طبیعت هستند، توالی فعلی این بلایا و مقیاس تخریب آنها در کشورهای مختلف جهان، بی‌سابقه بوده است. مطالعات صورت گرفته در این زمینه نشان می‌دهد که علاوه بر عوامل ژئوفیزیک و نجومی، فعالیت‌های انسانی نیز تأثیر عمده‌ای بر تغییر سیستم زمین دارند. در این میان، ثنویت دکارتی^۳ غالباً مسئول بحران‌های زیست-محیطی کنونی شناخته می‌شود. بر اساس این جهان‌بینی دوگانه‌انگار که نفس و جسم را به دو قلمرو جداگانه حواله می‌کند، انسان به عنوان تنها موجودی که دارای قوه تعقل است، همواره برتر از سایر موجودات بوده و با بهره‌گیری از این امتیاز، بهره‌برداری بی‌رویه از طبیعت را توجیه کرده و باعث بروز بلایای اقلیمی بسیاری شده است.

در تاریخ بشر، برخی جریان‌ها به مخالفت با ثنویت دکارتی برخاسته‌اند که از میان آنها «پدیدارشناسی»^۴ از قلمرو فلسفه برای این پژوهش برگزیده شده است. پدیدارشناسی انسان‌ها را

1- Beat Generation

2- San Francisco Renaissance

3- Cartesian Dualism

4- Phenomenology

تبلور کیاسم "مرلوپوتی در اشعار... || ۱۴۹

تشویق می کند که همانطور که ادموند هوسرل^۱، بنیانگذار پدیدارشناسی می گوید، «به خود چیزها» بازگردند. مرلوپوتی، فیلسوف انگزستانسیالیست و پدیدارشناس متأخر فرانسوی که منتقد تفکر انسان محوری دکارتی است، بر نقش ادراکات حسی در تجارب انسانی تأکید می کند و حوزه ی عملی تجربیات انسان را مورد بررسی قرار می دهد. به طور کلی فلسفه مرلوپوتی از دو جزء تشکیل شده است: «ما به روی جهان گشوده هستیم و در آن جا افتاده ایم» (کارمن^۲، ۲۰۰۸، ۱۰). او با تأکید بر «بدنمندی» در حوزه ادراک، «کیاسم» یعنی «مشارکت متقابل جسم خود و بدن فراگیر جهان» (آبرام^۳، ۱۹۹۶، ۸۱) را مطرح کرد. کیاسم که از یک کلمه یونان باستان به معنای «مقاطع» مشتق شده است، در حیطه پدیدارشناسی-بوم گرایی، به مشارکت متقابل سوژه و ابژه، جسم و گوشت جهان در لحظه ادراک اطلاق می شود، «ما خود را در خود و در اشیا قرار می دهیم، در خود و در دیگری، در نقطه ای که با نوعی کیاسم، ما دیگران و جهان می شویم» (مرلوپوتی، The Visible and the Invisible، ۱۹۶۴، ۱۶۰). به عقیده مرلوپوتی، بدنمندی تجربه انسانی را ممکن می سازد، «ما از طریق بدنمان در دنیا هستیم، و دنیا را با بدنمان درک می کنیم.» (مرلوپوتی، Phenomenology of Perception، ۱۹۴۵، ۲۳۹). نظریه بدنمندی ریشه در دوگانه ی ذهن و بدن دکارت دارد، در واقع بدن در میان سوژه و ابژه قرار می گیرد و همزمان هر دو ی آنها است. لذا این آگاهی متجسد جدایی بین بدن و آگاهی را، که عامل جدایی وجه سوژه کتیو و وجه ابژکتیو آدمی است، از بین می برد.

اعتقاد بر این است که کیاسم می تواند راه حلی برای بحران زیست محیطی باشد. وقتی انسان خود را جزئی از طبیعت و سرنوشتش را در گرو سرنوشت تمامی موجودات دیگر بدانند، رویکردش نسبت به محیط زیست تغییر خواهد کرد. پدیدارشناسی می تواند بوم-آگاهی را در بین مردم ترغیب کند و طبیعت را از تخریب و استثمار بیش از حد انسان ها نجات دهد. از این رو، مطالعه دقیق پدیدارشناختی-بوم گرایی تولیدات ادبی از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا به افزایش آگاهی در مورد طبیعتی که انسان در آن غوطه ور است کمک می کند.

1- Edmund Husserl
2- Carman
3- Abram

روش تحقیق

پژوهش حاضر با روش کیفی، از طریق بررسی اسناد و منابع کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است و با مبنا قرار دادن نظریه کیاسم موريس مرلوپونتی، خوانش جدیدی از چندین شعر گری شنایدر در جهت ترغیب بوم آگاهی در میان خوانندگان ارائه دهد.

کیاسم و بودیسم

از آنجاییکه گری شنایدر از دل‌باختگان مکتب ذن بودیسم بود و این گرایش در اشعار و فعالیت‌های زیست‌محیطی وی هویدا است، لازم است قدری از اشتراکات پدیدارشناسی و بودیسم صحبت کنیم. پدیدارشناسی و بودیسم اشتراکات زیادی دارند، از جمله نگرش آنها نسبت به محیط زیست. همانطور که پدیدارشناسی، ذهنیت دوگانه گرای دکارتی را به چالش می‌کشد، بودیسم نیز با ثنویت تقلیل‌گرای دکارتی در تضاد است. اگرچه پدیدارشناسی توسط پژوهشگران و فلاسفه غربی معرفی شده است، لیکن در فلسفه شرق نیز هم‌تا دارد. به عبارت دیگر، مرلوپونتی، ایده‌ای را به منصفه ظهور رسانید که قرن‌ها در شرق اجرا می‌شد. پدیدارشناسی مرلوپونتی با فلسفه متفکران بزرگ بودایی مانند دوگن^۱ و نیشیدا^۲ کیتارو^۳ مطابقت دارد. همانند نظریه کیاسم مرلوپونتی، ماهیت بینابینی و واسطه‌ای نگرش بودایی نیز فضای سومی را معرفی می‌کند که در آن سوژه و ابژه از طریق نفوذ متقابل با حفظ هویت خود در هم ادغام می‌شوند. پارک و کویف^۴ در «مرلوپونتی و بودیسم» بیان می‌کنند، «مفاهیم مرلوپونتی از قبیل قوس عمده، گوشت جهان، و کیاسم دید با آموزه‌های بودایی عدم خود و پنج مجموعه، مفهوم بودایی تیانتای حقیقت سه‌گانه، مراقبه هوآتو بودایی ذن، فراخوانی آمیدا بودا در بودیسم سرزمین خالص واقعی و مفهوم باشو نیشیدا در ارتباط است» (2009، ۵۷).

1- Dogen
2- Nishida
3- Kitaro
4- Park & Kopf

تبلور کپاسم "مرلوپوتی در اشعار... ۱۵۱

گری شنایدر که به عنوان یک راهب بودایی در ژاپن آموزش دیده بود، در کتاب های نثر و شعر خود به دو گن، بنیانگذار مکتب سوتو ذن ژاپنی ادای احترام کرد. پس از بازگشت به وطن، او به طور مستقیم یا غیرمستقیم به آموزش طرز فکر بودایی از طریق شعر پرداخت. بودیسم به شنایدر اجازه داد تا دوگانگی ذهن/طبیعت انسان غربی را بشکند و تداوم موجودات زنده را گرامی دارد. در اینجا می توان از دل نگاه بودایی وی به طبیعت، کپاسم مرلوپوتی را به صحنه ظهور رسانید.

شنایدر در یکی از اشعار خود به نام «پیوت کریک»^۱ لحظه ای از یگانگی با طبیعت، نوعی تمامیت بی بدیل را به خوانندگان عرضه می کند. این شعر یکی از بهترین نمونه های آگاهی از زمان حال بدون قضاوت است که در مراقبه اتفاق می افتد و تبلور نظریه کپاسم مرلوپوتی است: «ذهن سرگردان است. یک میلیون/تابستان، هوای شب ساکن و صخره ها / گرم اند. آسمان بر فراز کوه های بی پایان. / همه مزخرفاتی که با انسان بودن همراه است / فرو می ریزد،...» (شنایدر، Riprap، ۲۰۰۹، ۵۶).

در این شعر گوینده بر صحنه ای طبیعی تمرکز می کند. این فعالیت شبیه مراقبه بودایی است. تماشای آگاهانه طبیعت و حیات درونش، آغازیست برای پیوند با طبیعت و تمامی موجودات آن. در این مراقبه تنش ها از بین می روند و توازن درون برقرار می گردد. مراقبه گران با حضور کامل در بدن خود تمام توجه شان را بر عناصر طبیعت معطوف می کنند. در فرآیند مراقبه، تمام طبیعت و حتی ذهن لحظه ای دست از کار می کشند. در این لحظه، بدن، ذهن و جهان به طور کلی با یکدیگر عمیقاً در ارتباطند. این لحظه زیسته نوعی ارتباط عمیق و تمام عیار با جهان است که توسط «من» ذهنی تجربه می شود، بدور از هر دوگانگی. بنابراین گوینده این شعر تجربه ای ناب و دست اول از کپاسم دارد. در اینجا، گوینده قادر است منیت خود را از میان بردارد «همه مزخرفاتی که با انسان بودن همراه است / فرو می ریزد،...» تا ارتباط متقابل خود با همه پدیده ها را بی واسطه درک نماید. ذهن و تمامی متعلقاتش از جمله زبان به عنوان عامل برتری انسان در جهان رنگ می بازد «کلمات و کتاب ها / چون نهری کوچک از بلندای صخره ها / در هوای خشک رها می شوند» (شنایدر، Riprap، ۲۰۰۹، ۵۶). و به قولی «ذهن روشن و دقیق دیگر معنایی ندارد» (شنایدر، Riprap، ۲۰۰۹، ۵۶)، زیرا همسان با بنیادهای

۱- Piute Creek: رودخانه ای به طول شانزده مایل در شمال پارک ملی یوسمیتی در ایالت کالیفرنیا، آمریکا است.

۱۱۵۲ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰ شماره پنجاه و یکم

فلسفی پدیدارشناسی، انسان می‌بایست خود مستقیماً طبیعت را از نزدیک لمس کند و آن را تجربه نماید و شناخت طبیعت از راه علم و کتاب و کلام چیزی جز یک بازنمایی دست دوم نیست. در شعر دیگری با عنوان «نیمه آگوست در برج دیدبانی کوه سوردو»^۱، گوینده شعر به پایین دره چشم می‌دوزد، غرق در عظمت و ابهت طبیعت، مراقبه‌ای بودایی را تجربه می‌کند. در اینجا فقط لحظه حال وجود دارد. این شعر کوتاه به دو بند تقسیم شده است، بند اول به توصیف صحنه‌ای خیره‌کننده از طبیعت اختصاص دارد: «پایین دره مه دود / سه روز گرما، پس از پنج روز بارندگی / سرایشی بر روی جوزهای صنوبر می‌درخشد / سرتاسر صخره‌ها و چمنزارها / ازدحام مگس‌های نوظهور» (اشنایدر، Riprap، ۲۰۰۹، ۳۷).

بند دوم به تأثیر این طبیعت خیره‌کننده بر انسان می‌پردازد، انسانی که نوعی مراقبه بودایی را تجربه می‌کند. بر اساس آیین بودا، در مراقبه، انسان با جهان یکی می‌شود و تمام تمایزات و دوگانگی‌ها از بین می‌رود، درست مانند کیاسم مرلوپونتی:

«نمی‌توانم چیزهایی را که بیشتر خواننده ام به خاطر آورم / چند تن از دوستان، اما آنها در شهر هستند. / نوشیدن آب سرد حاصل از ذوب برف‌ها در یک فنجان حلبی / به مایل‌ها پایین‌تر چشم می‌دوزم / از میان هوای ساکن» (اشنایدر، Riprap، ۲۰۰۹، ۳۷). در اینجا است که ذهن حسابگر و کاوشگر از کار می‌افتد و انسان یگانگی با طبیعت را به شکی ناب تجربه می‌نماید.

یکی دیگر از اشتراکات ذن بودیسم و پدیدارشناسی-بوم‌گرایی موریس مرلوپونتی، تأکید بر نقش بدنمندی در فرایند تجربه است. فلسفه بدن دوگن با فلسفه بدن مرلوپونتی هماهنگ است زیرا مدعی است بدن برای روشنگری که از طریق تمارین مراقبه به دست می‌آید، لازم است. مبنای پدیدارشناسی مرلوپونتی بدنمندی است که در تضاد با پدیدارشناسی انتزاعی و استعلایی ادموند هوسرل قرار می‌گیرد. با پایان سلطه عقل‌گرایی دکارتی بر عالم فلسفه، تجربه‌گرایی وارد میدان شد و البته تجربه در جهان تنها از طریق بدن امکان‌پذیر است. دان لوستائوس در «پدیدارشناسی بودایی: بررسی فلسفی بودیسم یوگاکارا و چنگ وی شیه لون»، مفهوم بدن از دیدگاه مرلوپونتی را اینگونه

1- Mid-August at Sourdough Mountain Lookout

تلور کیاسم "مرلوپوتی در اشعار... ۱۵۳\|\|

توضیح می‌دهد: «بدن ما یک جسم زنده است، به این معنی که یک موجود مادی نیست، بلکه یک حرکت هدفمند با بار حسی و شناختی است» (۲۰۳، ۳۰). اما بدن زنده، موجودی است که درک و تجربه می‌کند و با جهان اطراف در هم تنیده است و گوشت جهان را تشکیل می‌دهد. ناگفته نماند که بر اساس پدیدارشناسی-بوم‌گرایی مرلوپوتی، هر چه یک شعر متجسم‌تر و بیشتر بر حواس مبتنی باشد، بوم‌گرایانه‌تر انگاشته می‌شود. اشعار شنايدر توصیفی، متجسم و مملو از ایمازهای بصری، شنیداری، لامسه، بویایی و چشایی‌ست که تجربه‌ای زنده، پویا، ناب، شهودی و دست اول از محیط به خواننده عرضه می‌نماید. این تصاویر ملموس از ادراکات حسی، تقدم جسم را یادآوری می‌کند.

رابطه متقابل: «برگشت پذیری گوشت»

طبیعتی که در شعر شنايدر به تصویر کشیده شده است، زنده و پویا است. همه چیز و همه کس در حرکت است. این طبیعتی‌ست که مطابق نظریات مرلوپوتی به طور فعال در فرآیند تعامل با انسان‌ها قرار دارد. جهانی که در آن سوژه و ابژه یکی‌ست. در واقع، یکی از درونمایه‌های اصلی شعر شنايدر در نفی ثنویت دکارتی، آمیختگی سوژه درک‌کننده و ابژه درک‌شده است. به عنوان مثال پایان شعر «پیوت کریک» را می‌توان بر اساس «برگشت پذیری گوشت» مرلوپوتی تجزیه و تحلیل کرد، که بر رابطه متقابل بین ادراک‌کننده و ادراک‌شونده تأکید دارد: «پنهان در سایه‌ها / چشمان مغرور و سرد / کوگار^۱ یا کایوت^۲ / برخاستن و رفتن را تماشا کرد» (شنايدر، Riprap، ۲۰۰۹، ۵۶). در اینجا، انسان نه تنها طبیعت را می‌بیند، بلکه طبیعت نیز او را می‌بیند، همانطور که پُل والر^۳ می‌گوید: «به محض اینکه نگاه‌ها با هم تلاقی می‌کنند، دیگر سخت است که بگوییم دو نفر هستیم، دیگر تنها ماندن سخت است. این مبادله در زمانی بسیار کوتاه یک جابه‌جایی یا قلب را محقق می‌کند - کیاسمایی از دو سرنوشت، از دو دیدگاه» (تُودوین و کُولور^۴، ۲۰۰۷، ۱۹۶). مثال مشهور مرلوپوتی از تماس میان دو دست در کتاب «پدیدارشناسی ادراک»، به درک مفهوم برگشت‌پذیری گوشت کمک شایانی می‌کند «وقتی من دو دست خود را بهم می‌فشرم،... شبکه‌های مبهمی شکل می‌گیرد که در آن

۱- Cougar: پوما یا شیر کوهیف گونه‌ای گربه‌سان بزرگ و بومی قاره آمریکا است. زیستگاه این جانور از کوه‌های آند در آمریکای جنوبی تا یوکان در کانادا را شامل می‌شود.

۲- Coyote: گرگ صحرائی آمریکای شمالی.

3- Paul Valéry

4- Toadvine and Lawlor

هر دو دستم، به گونه ای متناوب میتوانند هم نقش لمس کننده و هم نقش لمس شونده را ایفا کنند» (مرلوپونتی، Phenomenology of Perception، ۱۹۴۵، ۱۰۶). نیازی به گفتن نیست که «چنین ادراک متقابلی، زمانی که آگاهانه اذعان شود، ممکن است عمیقاً بر رفتار فرد تأثیر بگذارد. اگر محیط اطراف پرحس، آگاه و مراقب باشد، آنگاه من نیز باید مراقب باشم که اعمالم آگاهانه و محترمانه باشد، حتی زمانی که از انسان‌های دیگر دور هستم، مبادا به این سرزمین آگاه توهین کنم» (ابرام^۱، ۱۹۹۷، ۵۰).

نگاه یکی از مضامین مورد علاقه مرلوپونتی است. در این شعر انسان سنگینی نگاه کوگر و کایوت را حس می‌کند. بنابراین در این تعامل مخاطب دیگر تنها یک نظاره گر صرف نیست بلکه با انجام کنش، خود در فرآیند تولید تجربه شرکت می‌کند. می‌توان گفت همانگونه که مرلوپونتی در نظراتش بیان می‌کند، در این تعامل، تمایزی میان سوژه و ابژه نیست و هر دو در تعامل با هم است که شکل می‌یابند. سنگینی نگاه کایوت برتری بی چون و چرای انسان بر طبیعت را تضعیف می‌کند. نگاه متقابل آنها، به عنوان یک حرکت غیرزبانی، تفاهمی را بین کایوت و گوینده ایجاد می‌نماید.

لازم به ذکر است که در این شعر انسان زیر نگاه سنگین کایوت و کوگر است ولی قادر به دیدن آنها نیست. چرا که آنها در میان درختان و در پس سایه‌های گیاهان مخفی شده و بر انسان نامرئی هستند. شنایدر با تکیه بر کلمه «نامرئی» استدلال می‌کند که «هویت شاعر آنقدری از نگاه کنشگر او ناشی نمی‌شود که از خطوط دید متقاطع و متعددی که اکثریت قریب به اتفاق آنها در زمان و مکان خاص برای او نامرئی می‌مانند.» (گری^۲، ۲۰۰۶، ۱۰۳)، این با «مرئی و نامرئی» مرلوپونتی مطابقت دارد. آن نگاه‌هایی که به او می‌شود در آن زمان خاص برای او نامرئی می‌مانند. از این رو، وارد «حوزه غیب نگاه‌های به هم پیوسته» شده است (همان، ۱۱۹).

تغییر زاویه دید نیز درهم آمیختن همه موجودات انسانی و غیر انسانی را در قالب «گوشت جهان» به منصفه ظهور می‌رساند. در بسیاری از دیگر شعرهای گری شنایدر نیز تمام و یا قسمتی از داستان از دید یک غیر انسان توصیف می‌شود. شایان ذکر است که نگاه کردن از زاویه دید موجودی جز انسان، مثلاً در اینجا کوگر و کایوت، انحرافی اساسی از اعتقادی عمیق به برتری بلامنازع انسان در سلسله مراتب انسان/طبیعت است. در این جا، کوگر و کایوت فرصتی را برای خوانندگان فراهم می‌کند تا

1- Abram
2- Gray

تبلور کپاسم "مرلوپوتی در اشعار... || ۱۵۵

هم با هوش و هم با احساسات دنیای غیرانسانی آشنا شوند. همچنین به اهمیت قوه شناخت موجودات دیگر برای خلع انسان از برتری ناعادلانه و در نتیجه رهایی طبیعت از سلطه انسان و پیامدهای مخرب آن اذعان می شود.

زیرا دوگانگی انسان و طبیعت را زیر سوال برده و نقطه نظر طبیعت را نیز مطرح می نماید تا اینگونه به سلطنت بی چون و چرای انسان پایان دهد و انسان محوری یا اعتقاد به اینکه انسان ها اصلی ترین یا مهم ترین موجودات در جهان هستند از بین ببرد. طبیعت به عنوان یک موجود مستقل با انسان در سطح بدنمند تعامل دارد. کپاسم «تنها یک مبادله من نیست... همچنین مبادله ای است بین من و جهان، بین بدن پدیداری و بدن «عینی»، بین ادراک کننده و درک شده» (مرلوپوتی، *The Visible and the Invisible*، ۱۹۶۴، ۲۱۵).

Coyote و Cougar هر دو اسم عام هستند، ولی بر خلاف دستور زبان انگلیسی که در آن تمامی اسامی عام با حرف کوچک آغاز می شوند، هر دوی این کلمات با حرف بزرگ آغاز شده اند. از این رو، آنها به عنوان اسم های خاص، یعنی واژه های خاصی که برای صدا زدن انسان به کار می روند، در نظر گرفته می شوند. با بزرگ کردن حرف اول نام حیوان، شنایدر بر برابری جایگاه انسان و طبیعت پافشاری می کند تا با شکستن دوگانگی انسان و حیوان، جهان بینی کلی نگر و غیرسلسله مراتبی خود را به رخ کشد. بنابراین، حیوانات کمتر از انسان نیستند. بعلاوه رعایت نکردن قوانین نقطه گذاری و حروف بزرگ و قواعد دستوری دیگر، لوگو مرکزی غربی را در هم می شکند. هر چه شاعر از قواعد فرمالیستی زبان معیار دورتر می شود، به تجربه اصیل نزدیکتر می گردد. به گفته دیوید آبرامز، زبان معیار یکی از دلایل عمده ای است که انسان را از طبیعت جدا کرده است. میلدنبرگ^۱ می گوید: «برای هنرمند مدرن، زبان دیگر نمی تواند به سادگی «واقعیت» را نشان دهد. در عوض، آنچه می بینیم تلاشی است برای ارتباط بیشتر با ادراک حسی بی واسطه، فراتر رفتن از خود زبان برای تسخیر زمان حال تجربه (۲۰۱۷، ۳۳).

شعری دیگر از شنایدر با عنوان «این شعر برای گوزن است» سرشار از تصاویری است که بیانگر کپاسم مرلوپوتی است. بند اول را گوزنی روایت می کند: «من بالای کوهها می رقصم / بالای پنج

کوه، من مکان رقص دارم / وقتی به من شلیک می کنند من می دوم / به سمت پنج کوهم» (اشنايدر، wenaus).

در بند بعد، زاویه دید از گوزن به انسان شکارچی تغییر می یابد. تغییر دیدگاه به شاعر این امکان را می دهد که تصویری ملموس تر و صادقانه تر از کل روایت در اختیار خوانندگان قرار دهد. در همین حال، با استفاده از آرایه ادبی «تشخیص» مرز میان انسان و طبیعت را کم رنگ می شود. تشخیص، که در آن ویژگی های عاطفی و رفتاری انسان به حیوانات، اشیای بی جان یا سایر موجودات غیرانسانی نسبت داده می شود، در بازنمایی طبیعت در ادبیات نقشی محوری بازی کرده است. اگرچه برخی از محققان بوم شناسی معتقدند که این ابزار قیاس انسان و طبیعت، جهان بینی انسان محور را تثبیت می کنند، لیکن برخی دیگر از منتقدان، مانند پدیدارشناس بوم گرای آمریکایی، دیوید آبرام (متولد ۱۹۵۷)، که فلسفه اش عمیقاً تحت تأثیر نوشته های موريس مرلوپونتی است، نظر مخالفی ابراز می دارد. آبرام که چون گری اشنايدر شيفته فرهنگ قبایل بومی آمریکاست، ابراز می دارد که این قبایل با شخصیت بخشی به تمامی اجزای محیط زیست، به طبیعت احترام می گذارند و در حفظ آن کوشا هستند. صنعت تشخیص دو گانه انگاری دکارتی انسان/طبیعت را به چالش می کشد و با نسبت دادن ویژگی های انسانی به گوزن، مرز بین انسان و درخت متزلزل تر از آنچه قبلاً تصور می شد به نظر می رسد، بنابراین ثنویت دکارتی در یک نگرش کل نگر محو می شود و انسان و غیرانسان در یک «کیاسم» مرلوپونتی با یکدیگر در هم تنیده می شوند.

حتی گوزن از زبان انسانی برای بیان دیدگاه خود استفاده می کند، زبانی که اعتقاد بر این است که منحصر به نوع انسان است.

شکارچیان شمن و «گوشت جهان»

گری اشنايدر در کنار بودیسم، عمیقاً تحت تأثیر فرهنگ، سنت ها و سبک زندگی افراد بومی، به ویژه قبایل بومی شمال غربی ایالات متحده آمریکا بود و مدتی در بین این قبایل زندگی کرد. یکی از مهمترین افراد این قبایل شمن ها بودند که بر شعر مدرن آمریکا تأثیر بسیاری گذاشتند. شمن ها که در روستاهای چروکی زندگی می کردند، درمانگر یا نوعی واسطه معنوی به شمار می رفتند و می توانستند با ارواح برای حل مشکلات زمینی صحبت کنند. شمنیسم ذهنیت ریشه دار اشنايدر بود. قبایل بومی آمریکا طبیعت، از جمله گیاهان و حیوانات را به عنوان موجوداتی خودمختار، صرف نظر از

تلورکیاسم "مرلوپوتی در اشعار... ||| ۱۵۷

کاربرد آنها برای انسان ها می شمردند. لازم به ذکر است که شکار به عنوان مفهومی که فرهنگ شمن ها را به ذهن متبادر می کند، در اشعار اشنایدر به چشم می خورد.

به طور کلی، شکار، به ویژه شکار گوزن، سرخپوستان آمریکای شمالی، یعنی چروکی ها را به یاد می آورد. البته که بین شکارچیان مدرن و بومی تفاوت زیادی وجود دارد. این تفاوت فقط محدود به ابزارهایی نیست که برای کشتن حیوانات بکار برده می شوند. تفاوت اصلی در طرز فکر شکارچیان است. اشنایدر به خوبی این تفاوت را به منصفه ظهور می رساند و از نحوه شکار فرهنگ های بومی که به دیگر موجودات آسیب نمی رساند، استقبال می کند «وقتی در جنگل کار می کردم، اکثر همکاران چوب بر من از بومیان آمریکا و از قبایل واسکو و ویشرام در شرق اورگان بودند. از آنها یاد گرفتم که می توان شکارچی و ماهیگیر بود ولی با نگرش معنوی و سپاسگزاری عمیق و عدم خشونت» (اشنایدر، ۲۰۰۷، ۷).

برای بومیان سرخ پوست، شکار یک فعالیت مقدس است، زیرا روح گوزن به روح جمعی طبیعت تعلق دارد. کشتن حیوان بخشی از یک آیین مقدس است که با «آواز شکار گوزن» آغاز می شود و با موسیقی و رقص در هم می آمیزد تا یک آیین جادویی ایجاد کند. در فرهنگ های بومی، حیوانات مورد احترام انسان ها هستند و شکارچیان از گوزن شکار شده در یک روش تشریفاتی اجازه می گیرند تا از طریق قربانی کردن آن، تجدید حیات نمایند، «بیشتر شکارچیان بومی دقت می کنند تا پیش از شکار در مورد حیوان صحبت نکنند و از گونه آن نام نبرند، مبادا که حیوان شنونده را آزار دهند. با این حال، پس از کشتن، مستقیماً با حیوان در حال مرگ صحبت می کنند، او را تحسین می کنند، به او قول احترام می دهند و از او برای اینکه خود را در اختیار آنها قرار داده، تشکر می نمایند» (ابرام، ۱۹۹۷، ۶۰). طبق نظرات دیوید آبرام، پدیدارشناس بوم گرای آمریکایی، فرهنگ های بومی با طبیعت و بدن حسی و روح آن در هم آمیخته اند، «بدون استفاده از اسلحه و باروت، شکارچی بومی چنانچه می خواهد جان طعمه ش را بگیرد، اغلب باید به طعمه خود بسیار نزدیک تر شود. نزدیک تر، نه فقط از نظر فیزیکی، بلکه از نظر احساسی، همدلانه با روش های حس کردن و تجربه کردن حیوان دیگر نزدیک می شود» (آبرام، ۱۹۹۷، ۸۷). در کتاب «فلسفه طبیعت مرلوپوتی»، تد تودوین در مورد تأکید مرلوپوتی بر «گذر از یگانگی اولیه و دگرذیسی بحث می کند، خاستگاهی که در آن انسان حیوان را مضاعف می کند و حیوان انسان را تا به جدایی کنونی برسد» (تودوین، ۲۰۰۹، ۹۳). جالب است بدانید

۱۵۸ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰ شماره پنجاه و یکم

که حتی کشاورزان محلی در روستاهای کوچک بر خلاف کشاورزان صنعتی بیشتر به طبیعت توجه دارند. ضمن همکاری با خاک، آب و هوا برای زراعت اراضی خود، مواظب هستند که سطح زیر کشت را بیش از حد مورد بهره برداری قرار ندهند.

بر خلاف شکارچیان قبایل بومی آمریکا، شکارچی مدرن با دیدگاه مکانیکی و ماتریالیستی خود، روح را از گوزن می‌زداید. در شکار مدرن، جایی برای «قدردانی شکارچیان قدیمی برای غذای دریافتی، یا نگرانی برای ارواح شکار مرده» وجود ندارد (اشنایدر، The Great Cold، ۲۰۱۶، ۴۲). برای شکارچی مدرن، حیوانات فقط آفریده شده‌اند تا مورد استفاده انسان قرار گیرند. این فلسفه انسان محور بهره برداری بیش از حد از طبیعت و کشتار بی رحمانه حیوانات را برای منافع اقتصادی توجیه می‌کند. این استراتژی‌های شکار کشتار جمعی، گونه‌های جانوری را به سمت انقراض سوق می‌دهد و تعادل طبیعت را به هم می‌زند.

بنابراین، بی‌اعتبار کردن فرهنگ‌های بومی، سلامت طبیعت و اجزای آن به مصیبت انداخت. همانطور که گری اشنایدر می‌گوید، «سال‌های شکست و بدبختی برای بومیان آمریکا دقیقاً همان سال‌هایی بود که نابودی تجاری گله‌گاو میش‌های کوهان دار آمریکای شمالی در جریان بود» (اشنایدر، A Place in Space، ۱۹۹۵، ۲۱۷). اشنایدر برای اینکه انسان‌ها دردی را که بر طبیعت تحمیل می‌کنند احساس کنند، جای انسان و حیوان را عوض می‌کند، حال این گوزن‌ها هستند که انسان‌ها را شکار می‌کنند: «گوزن‌ها سالی یک بار انسان صید می‌کنند. آنها کارهای مختلفی انجام می‌دهند که مردان را به طرز غیرقابل مقاومتی به سمت خود بکشانند. هر کدام مرد خاصی را انتخاب می‌کنند. گوزن به مرد شلیک می‌کند و او را وادار می‌کند که پوستش را بکند و گوشتش را به خانه برد و بخورد. سپس گوزن درون مرد است. او منتظر می‌ماند و در آنجا پنهان می‌شود، اما مرد این را نمی‌داند وقتی گوزن‌ها به تعداد کافی مرد را اشغال کردند، یکدفعه قیام خواهند کرد. مردانی که گوزن در خود ندارند نیز غافلگیر خواهند شد و همه چیز تا حدودی تغییر خواهد کرد. به این می‌گویند «تصرف از داخل» (اشنایدر، Regarding Wave، ۱۹۷۰، ۷۲).

امروزه، ثابت شده که شکار بی‌رویه که یکی از محرک‌های اصلی از بین رفتن تنوع زیستی است. به دلیل استفاده گسترده از شکار در مقیاس صنعتی با تجهیزات شکار پیشرفته که حتی حیوانات بسیار جوان یا باردار را می‌کشد، گونه‌های زیادی از حیوانات به سمت انقراض سوق داده شده‌اند. با این

تبلور کیاسم "مرلوپوتی در اشعار... ||| ۱۵۹

حال، در برخی از نقاط جهان، ماهیگیران محلی اعتراض خود را به صید بیش از حد توسط تراول‌های ماهیگیری که به اکوسیستم‌های دریایی آسیب می‌رسانند، اعتراض می‌کنند. این کشتی‌های ماهیگیری تجاری هر چیزی را که در تورهایشان است به‌طور ناخواسته جمع‌آوری می‌کنند تا کل محیط آبی را در معرض خطر جدی قرار دهند. اما یک ماهیگیر محلی به اندازه نیازش ماهی صید می‌کند.

واضح است که شنایدر هنگام نوشتن «این برای یک گوزن است» دوگانگی شکارچی بومی/مدرن را در پس ذهن خود داشته است. برخلاف شکارچیان بومی که به تمامیت طبیعت اعم از انسان و حیوان اعتقاد دارند، شکارچیان مدرن انسان را از طبیعت به عنوان دو موجود متمایز جدا می‌کنند که یکی برای خدمت به دیگری خلق شده است. پیامدهای فاجعه بار این جدایی به طور بی‌رویه بر انسان و طبیعت تأثیر می‌گذارد.

در آغاز این شعر، گوینده آخرین تیر را هم در گرگ و میش هوا هدر داده موفق به شکار گوزن نمی‌شود. سپس گوینده را در مسیر بازگشت در حال رانندگی می‌بینیم که مشخصاً مست است. آنگاه وی با تفنگ وینچستر به گونه‌ای سبانه و ناگهانی گوزنی را می‌کشد. این کشتار بی‌رحمانه با شکار تشریفاتی چروکی‌ها که به نظر توافقی متقابل بین شکارچی و شکار می‌باشد، قابل مقایسه نیست. ذهنیت مکانیکی شکارچی مدرن «ملک حیوانات» (تمدن) را نمی‌فهمد، گوزن را در طغیان خشم «آن موجود کور احمق وحشی» می‌خواند، همان گوزنی که پیشتر توسط شاعر شمن با «مرد خردمند» مقایسه می‌شد که از حیوانات می‌آموزد: «گوزن در کوه پاییزی/مانند یک مرد عاقل زوزه می‌کشد» که بخشی از کل بدن و روح جهان است، یعنی همان کیاسم مرلوپوتی. گوزن در اعماق طبیعت، شمن دانا است که ارباب پنج کوه است و راهنما و واسطه شاعر است.

او در شعر دیگرش «این شعر برای خرس است» داستان دختر جوان بومی آمریکایی را بازگو می‌کند که در حال چیدن هاگلبری است. یک خرس ظاهر می‌شود و همه فرار می‌کنند. اما دختر در حین فرار زمین می‌خورد و محتویات سبدش می‌ریزد. سعی می‌کند توت‌هایش را جمع کند. ناگهان «مردی قد بلند زیر سایه ایستاد، بازوی او را گرفت / او را به خانه اش برد. او یک خرس بود» (شنایدر، wenaus). وقتی برادران دختر برای بازپس‌گیری خواهرشان آمدند، آهنگی می‌خوانند تا او را صدا کنند تا او را شکار کنند: «عسل خوار / سیب جنگلی / سبک پا / پیرمردی با کت خز، خرس! بیا بیرون! / به انتخاب خودت بمیر!» (شنایدر، wenaus). بنابراین در فرهنگ‌های بدوی شکار یک آیین

مقدس است که همراه با آواز و کسب اجازه از حیوان است، گویی حیوان حاضر است خود را برای رفاه انسان فدا کند تا چرخه طبیعت قطع نشود.

از آنجایی که یکی از موضوعات تکراری گری شنایدر شکار است، لازم است به شباهتی که میان شکار بدوی و مراقبه ذن و در نتیجه پدیدارشناسی وجود دارد، پردازیم. به عنوان یک یوگی که مدیتیشن را در عمق طبیعت انجام می دهد، یک شکارچی مدتی طولانی بی حرکت می نشیند، بر طعمه، بدن و روح خود تمرکز می کند، یعنی در لحظه با آگاهی کامل زندگی می کند، در حالی که مانع از تعصبات و تصورات اولیه می شود، یعنی: یک یوگی با تمرین مراقبه ذن، تمام تلاش خود را می کند تا از تمام افکار و اعمال خود در لحظه آگاه باشد. همانطور که یک بودایی فرآیند غذا خوردن آگاهانه را انجام می دهد و روی هر لقمه تمرکز می کند، یک شکارچی بدوی در سکوت بر حرکات گوزن تمرکز می کند. بنابراین، «تجربه زیسته» پدیدارشناسی راهی برای درک حقیقت در این جهان است. در پایان این شعر انگار که شکارچی دچار عذاب وجدان شده باشد، از شکار طلب بخشش می کند.

نتایج مقاله

پژوهش حاضر گزیده‌ای از اشعار گری شنایدر، شاعر و فعال محیط‌زیست آمریکایی، را از منظر «پدیدارشناسی-بوم‌گرایی» مورد بررسی قرار داد و با تأسی به نظریه «کیاسم» موریس مرلوپونتی، درون‌پیوستگی متقابل و همپوندی بدنمند انسان و جهان را در اشعار شنایدر وی به منصفه ظهور رسانید تا کیاسم موجود را پایه اشعار محیط‌گرا و فعالیت‌های زیست‌محیطی این شاعر معاصر معرفی گردد. گری شنایدر که در موج دوم بوم‌گرایی در آمریکا به شهرت رسید، به عنوان یک دوستدار سرسخت محیط‌زیست که سالها در زمینه ذن بودیسم و بوم‌گرایی فعالیت کرده، تمام تلاش خود را بکار می‌بندد تا دید دوگانه خوانندگان نسبت به طبیعت را که مشتق از ثنویت دکارتی است به دیدی کلی‌نگر و غیر سلسله‌مراتبی که بیانگر وحدت تمامی موجودات، اعم از انسان و غیر انسان، با تأکید بر نقش بدنمندی در این هم‌پیوستگی، تغییر دهد.

- Abram, David. *The Spell of the Sensuous: Reception and Language in a More-than-Human- World*. New York: Vintage Books, 1997
- Carman, Taylor. *Merleau-Ponty*. London: Routledge, 2008.
- Gray, Timothy. *GARY SNYDER and the Pacific Rim: Creating Counter-Cultural Community*. Iowa: University of Iowa Press, 2006.
- Lusthaus, Dan. *Buddhist Phenomenology A Philosophical Investigation of Yogācāra Buddhism and the Ch'eng Wei-shih lun*. London and New York: Routledge, 2003.
- Merleau-Ponty, Maurice. *Phenomenology of Perception*, translated by Colin Smith, London: Routledge, 1945/1962.
- . *The Visible and the Invisible*, translated by Alphonso Lingis. Evanston: North Western University Press, 1964.
- Mildenbeg, Ariane. *Modernism and Phenomenology: Literature, Philosophy, Art*. Palgrave Macmillan, 2017.
- Park, Jin Y. and Gereon Kopf. *Merleau-Ponty and Buddhism*. Lexington Books, 2009.
- Snyder, Gary. *A place in space: ethics, aesthetics, and watersheds: new and selected prose*. Washington D.C.: Counterpoint, 1995.
- . "Fires, Floods, and Following the Dao." *Back on Fire: Essays*. Counterpoint Press, 2007.
- . "Piute Creek." *Riprap and Cold Mountain Poems*. Counterpoint Press, 2009.
- . "Mid-August at Sourdough Mountain Lookout." *Riprap and Cold Mountain Poems*. Counterpoint Press, 2009.
- . *Regarding Wave*. New York: New Directions Publishing Corporation, 1970.
- . *The Great Cold: Notes and Memoirs on Nature and History in East Asia*. Berkeley: Counter Point Press, 2016.
- . "This Poem is for Bear." *wenaus*. Torre Wenaus, 11 January 2011. Web. 24 April 2012.
- . "This Poem is for Deer." *wenaus*. Torre Wenaus, 11 January 2011. Web. 24 April 2012.